

گفت وگویی حمید شوکت با دکتر حسن سالمی درباره‌ی نامه‌ی آیت‌الله کاشانی به مصدق

روز قبل از کودتا

تحلیل‌گران بی‌طرف و مورخان بی‌نظر در شرح تاریخ نهضت ملی کردن نفت ایران، آن را نخستین جهش ضدسلطه بعد از جنگ جهانی دوم و فریادی برآمده از عمق ستم و چالشی با قدرت بزرگ جهانی - یعنی بریتانیا - می‌دانند. این نهضت هرچقدر در جهان تحسین شده، به همان اندازه در داخل ایران، درگیر و دار حب و بغض‌ها، به دست‌انداز افتاده است. در روایت تاریخ دو - و حداکثر سه - ساله‌ی نهضت یک امر بدیهی و بی‌تردید است و آن نقش دکتر محمد مصدق رهبر آن است و نکته‌ای نیز روشن که آیت‌الله کاشانی موتور محرک نهضت بود، بدون حمایت او، نهضت چنین نمی‌شد که بود. اما همان قدر که دوست و دشمن در مورد رهبری دکتر مصدق متفق‌القول‌اند، در مورد نقش آیت‌الله کاشانی در شکست نهضت، روایت و نکته و تحلیل وجود دارد. چرا؟ چون وقتی کودتا رخ داد، بر خلاف سی‌تیر ۱۳۳۱ - یازده ماه قبل - دیگر آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق نبود. چند ماهی بود که آن دو در مقابل یکدیگر قرار داشتند. و این فقط کاشانی نبود، بلکه حائری‌زاده، مکی و بقایی سخنگویان پرسروصدای نهضت نیز به صف مقابل رفته بودند.

باری، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتای بریتانیا پرداخته و سیاست‌ساخته رخ داد و موفق شد. دکتر مصدق به زندان افتاد، دکتر فاطمی اعدام شد و شد آن چه که شد و اشک حسرت و تأسفی بر چهره‌ی تاریخ ایران نشست. وقتی ظهر ۲۸ مرداد، رادیو توسط کودتاگران فتح شد، از جمله کسانی که در آن سخن گفتند یکی هم سید مصطفی کاشانی بود که اعلامیه‌ی پدر را که سرلشکر زاهدی را نخست‌وزیر قانونی می‌خواند، قرائت کرد. گرچه احترام دولت کودتا، مدت زیادی نصیب آیت‌الله کاشانی نماند، ولی برای کسی تردیدی وجود نداشت که آیت‌الله کاشانی از اردیبهشت ماه که برای آخرین بار با دکتر مصدق دیدار کرده بود، دیگر طرفدار دولت او نبود. ولی آیا او دل با کودتاگران داشت؟ این سوآلی است که در تمام بیست و پنج سالی که از کودتا تا سقوط رژیم شاهنشاهی گذشت، بر لب‌ها بود. دوسوی ماجرا - طرفداران دکتر مصدق و هواخواهان کاشانی - هرکدام نظری داشتند و برای نظر خود دلایلی ارائه می‌دادند.

ورای این تحلیل‌های آلوده به محبت یا غرض، با گذر ایام تفسیر دیگری در صحنه ظاهر شد که بسیاری از اهل تاریخ آن را پذیرفتند. تحلیل این بود: وقتی بعد از حادثه‌ی سی‌تیر ۱۳۳۱ که با پشتیبانی بی‌دریغ آیت‌الله کاشانی و مقاومت توده‌ی مردم، دربار شکست خورد و مصدق - با گرفتن اختیارات و از آن جمله پست وزارت دفاع ملی - به نخست‌وزیری برگشت و مادر و خواهر و برادران شاه - کانون‌های اصلی فساد - مجبور به خروج از کشور شدند، مخالفان داخلی و خارجی نهضت دانستند تا آن دو مرد با یکدیگر نمانند، هیچ

حیله و ترفندی کارگر نیست. پس تمام هم خود را صرف ایجاد نفاق بین آن دو کردند و در هر دو اردو یارانی داشتند که زمینه‌های ایجاد دشمنی را تقویت می‌کردند. در اثر دسایس آن‌ها و این‌ها، در مردادماه، دیگر مخالفت بین این دو اردو علنی و قطعی شد. پیش از آن، هرگاه مصدق و کاشانی - به وساطت یک میانجی - با هم می‌نشستند، مشکلات حل می‌شد. این بار دیگر کسی میانجی‌گری نکرد و کودتا رخ داد. خفقان پس از کودتای ۲۸ مرداد امکان و مجال بحث در این باره را غیرممکن کرده بود، مگر در جلسات خصوصی اهل فن، و مگر در کتاب‌های گروه‌های مبارز خارج از کشور. با بالاگرفتن امواج انقلاب، فرصت پدید آمد. درست در زمانی که عکس‌های مصدق هزارهزار در دست مردم در خیابان‌ها بود و نام او بر زبان‌ها، یاران و هواخواهان آیت‌الله کاشانی - که در صف اول جناح مذهبی انقلاب قرار داشتند - برای باور بودند که نسبت به این شخصیت مبارز، ستم می‌رود، اما صدای آن‌ها در میان فریاد کسانی که «مصدق، مصدق!» می‌کردند و داد ۲۵ سال سکوت را از تاریخ می‌ستاندند، گم می‌شد. با پیروزی انقلاب، آن‌ها نیز آرام آرام زبان به تمجید از کاشانی و نقش او در نهضت باز کردند، اما نشریات ملی‌گرا و گروه‌های سیاسی چپ، همچنان او را به ناسزا می‌گرفتند و شاهد آن‌ها اعلامیه‌ای بود که در تأیید کودتا از رادیو خوانده شده بود و ...

در چنین فضایی بود که ناگهان فلسفی واعظ معروف که از زمان نهضت ملی کردن نفت در صحنه بوده است، در یک سخنرانی، کاغذی از جیب عبا بیرون کشید و خواند و ولوله‌ای به راه انداخت. او می‌گفت این متن نامه‌ای است که در روز ۲۷ مرداد [۱۳۳۲] آیت‌الله کاشانی برای دکتر مصدق نوشته، او را از طرح زاهدی و امریکایی‌ها با خبر کرده و با اشاره به رنجش‌های خود بار دیگر با دکتر مصدق همدلی نشان داده است. فلسفی می‌گفت پاسخ ماشین شده‌ی دکتر مصدق و جواب تند او نشان می‌دهد که اشارات آیت‌الله درست است و مصدق، خود، دل با کودتاگران داشته است.

این نامه گرچه به سرعت راه به کتاب‌های تاریخ باز کرد و حتی در کتاب‌های درسی نشست، ولی به زودی از جانب گروه‌های ملی زیر سوال رفت. شک و تردیدها آغاز شد. نخست، سوال این بود که «این نامه و پاسخ آن تا به حال کجا بوده و چه طور ۲۵ سال دارندگان، آن را مخفی داشته‌اند؟» و به دنبال آن، سوال‌های دیگر... هر سوال پاسخی آورد. تا آن جا که موضوع کتابی شد و سرانجام کار به خط‌شناس رسمی کشید و این ادعا که یکی از فرزندان آیت‌الله کاشانی - ابوالمعالی - قادر بوده است خط پدر را چنان تقلید کند که در زمان حیات آیت‌الله کاشانی نیز کسی قادر به تشخیص آن نبوده است، ادعایی که چندتنی نیز مؤید آن‌اند. در میان اسنادی که رد و بدل شد، انتشار کتاب «سال‌های بحران، خاطرات روزانه ناصر خان قشقایی» (انتشارات رسا - ۱۳۶۶) نقطه‌ی عطفی بود که مخالفان اصالت نامه با اشاره به آن، که نشان می‌داد ناصر قشقایی در ۲۷ مرداد در تهران نبوده است، دلیلی دیگر ارائه می‌دادند برای تأیید نظر خود.

از آن سو، دیگری اعلام داشت که سیدمصطفی کاشانی نیز در آن روز در شهر نبوده، یعنی هر دو تنی که آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق را برای توضیحات بیش‌تر به آنان رجوع داده، در شهر نبوده‌اند؟! در میان تمام هیاهوها، کسی به صرافت حامل نامه - سیدحسن سالمی - که نوه‌ی بزرگ و از یاران آیت‌الله کاشانی است، نبود. یا اگر بود، وی را در دسترس نمی‌یافت.

«پیام امروز» با آگاهی از حضور دکتر سالمی در اروپا درصدد جستجوی حقیقت و گفتگویی با وی برآمد که در یافتیم حمید شوکت، نویسنده و محقق، آستین همت بر بسته و موضوع نامه را در گفتگویی با دکتر سالمی در میان گذاشته است. شوکت گفتگوی خود با سالمی را در اختیار پیام امروز گذارد که آن را اینک در «پشت پرده تاریخ» می‌خوانید، بدون هیچ اضافه و کمی. و این خود برگ دیگری خواهد افزود بر پرونده‌ی پربزرگ نهضت ملی کردن نفت و در زندگی‌نامه‌های دو مرد سیاسی بزرگ. اهمیت این نامه در آن جاست که در صورت تأیید قطعی آن نشان می‌دهد که آن تحلیل درست می‌نماید که آیت‌الله کاشانی چون فرصتی یافته، اطرافیان خود را که عموماً مخالف دکتر مصدق‌اند کنار می‌گذارد و باز کوششی برای نجات نهضت به کار می‌آورد و چنان که خود در پایان نامه می‌نویسد «تاریخ» و «آیندگان» را هدف می‌گیرد.

صفحات «پیام امروز» برای انعکاس بازتاب‌های احتمالی و سخنان منطقی و روشنگر اهل نظر مفتوح می‌ماند. باشد که از درون این ماجراها، گوشه‌ای تاریک از تاریخ، از پرده بیرون افتد.

● آقای سالمی، شماره روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ به ملاقات دکتر مصدق رفتید. یک روز بعد، دولت مصدق به دنبال کودتایی که زمینه‌های آن از مدت‌ها پیش آماده شده بود، سقوط کرد. پیرامون پیروزی کودتا و دلایل شکست نهضت ملی، به ویژه آنچه در آن روزهای بحرانی گذشت، مطالب فراوانی نوشته شده است اما جوانب متعددی نیز هنوز ناروشن است. یکی از آن‌ها نامه‌ای است که به ادعای شما، آیت‌الله کاشانی در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ خطاب به دکتر مصدق نوشته است. این نامه که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران انتشار یافت، تاکنون بحث‌های فراوانی را دامن زده است. شما در همین زمینه معتقدید که از جانب دکتر کاشانی حامل آن نامه برای دکتر مصدق بوده‌اید. می‌خواستم نظرتان را درباره‌ی آن نامه، دلیل آن ملاقات و نیز مطالبی که در این مورد در خاطرتان مانده است توضیح دهید.

□ سالمی: من پیش از برگزاری رفراندوم که به دستور دکتر مصدق برای بستن مجلس انجام گرفت دستگیر و زندانی شدم. دلیل دستگیری من مخالفت با رفراندوم و نطقی بود که در این مورد در منزل آیت‌الله کاشانی در پامنار ایراد کردم. ما صد در صد با رفراندوم مخالف بودیم. معتقد بودیم اگر مجلس بد هم باشد از نبودنش بهتر است. ما نمی‌خواستیم این بدعت شود. اما در دوره زمامداری دکتر مصدق مرتب به منزل کاشانی حمله می‌شد و آن جا را سنگباران می‌کردند و این گستاخی سابقه نداشت. هیچ‌یک از نخست‌وزیران ایران به خود اجازه نداده بودند به خانه کاشانی بی‌احترامی کنند. طرفداران دکتر مصدق، یعنی پان ایرانیست‌های فروهری و نیروهای سومی و حزب ایرانی، یکی از مریدان کاشانی را با ضربه‌های عذیبه چاقو به قتل رساندند.

● چه مدتی در زندان بودید؟

□ تا فردای کودتای اول که شاه فرار کرد.

● منظورتان ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ است.

□ بله، ۲۵ مرداد. فردای آن روز با وساطت مهندس رضوی که معاون رئیس مجلس بود با قید ضمانت ۷۵

هزار تومان از زندان آزاد شدم. اول ۱۵ هزار تومان می‌خواستند و بعد تا ۷۵ هزار تومان بالا بردند. اما اجازه‌ی خروج از حوزه‌ی قضایی تهران را نداشتم.

بدین ترتیب ظهر ۲۶ مرداد از زندان آزاد شدم. اوضاع تهران خیلی مغشوش بود. همه‌جا صحبت از رفتن شاه و صحبت از جمهوری در میان بود و وحشت عجیبی مردم را گرفته بود. دیگر با اوضاعی که پیش از فرماندوم ایجاد شده بود، تقریباً قدرت مخالفان اصولی دکتر مصدق به صفر رسیده بود. چون تبلیغات در دست جبهه‌ی مدافع مصدق بود، روزنامه‌ها و سیاستمداران روز از ترس این که مبادا وجهه‌ی خود را از دست بدهند جرئت عرض اندام نداشتند. توده‌ای‌ها تبلیغ می‌کردند بگذارید شاه برود، مصدق را یک‌روزه می‌شود از سر کار برداشت. مردم عادی کوچه و بازار وحشت‌زده بودند. دولت هم امکان تصمیم گرفتن نداشت و قاطعیت نشان نمی‌داد و نمی‌خواست هم نشان دهد. در صف مخالفان شاه هم یگانگی وجود نداشت. این بود که تصمیم گرفتیم چون دیگر آن قدرت سابق را نداریم که مردم را به خیابان بکشانیم و حتی حرفمان هم از رادیو پخش نمی‌شود، پس کاری بکنیم که از درون جلوی کودتا گرفته شود. این بود که مرحوم کاشانی را هم راضی کردیم نامه‌ای به دکتر مصدق بنویسد و او را به مقاومت ترغیب کند. چون مردم برخلاف سی‌تیر خارج از صحنه بودند و رجال و قهرمانان سی‌ام تیر با تبلیغات دکتر مصدق ذلیل شده بودند.

● ابتکار یا پیشنهاد نامه نوشتن به دکتر مصدق با شما بود؟

□ ایده از خود مرحوم کاشانی بود. ولی دکتر مصدق از نظر سیاسی و شخصی و از نظر حیثیت اجتماعی آن قدر به ایشان صدمه زده بودند که دیگر برایشان مشکل بود باز از او خواهش کنند. اما ایشان وقتی منافع ملت در پیش بود، هیچ وقت دنبال نفع شخصی نبودند.

● پس، نامه توسط خود آیت‌الله کاشانی نوشته شد؟

□ بله، مرحوم کاشانی نامه را شخصاً نوشتند و از دکتر مصدق خواستند که اگر واقعاً مخالف کودتا هستند جلسه‌ای با شرکت مرحوم مصطفی کاشانی، فرزند ایشان و ناصر قشقایی تشکیل شود و چاره‌جویی کنند.

● دلیل پیشنهاد ناصر قشقایی برای شرکت در آن جمع چه بود؟

□ در آن وقت ناصر قشقایی از شیراز تماس گرفته بود که حاضر است کاشانی و مصدق را در فارس، تحت حفاظت خود بگیرد و وسیله‌ی قشقایی شاید می‌شد جبهه‌ی مقاومت تشکیل داد.

● نامه را شما برای مصدق بردید؟

□ من همراه با مرحوم میرسیدعلی مصطفوی، که داماد آیت‌الله کاشانی و معاون وزارت دادگستری بودند، دست‌خط را به منزل دکتر مصدق بردیم. اما پیش از رفتن به آن‌جا، با هم به عکاسی مهتاب رفتیم و دادیم از نامه عکس گرفتند.

● پس، از محتوای نامه باخبر بودید؟

□ محتوای نامه را می دانستیم، چون در حضور من نوشته شده بود.

● گفتید نامه در حضور شما نوشته شد؟

□ بله. در حضور من. مرحوم سیدعلی مصطفوی و چند نفر دیگر از اقوام و محارم آقا.

● نامه چه روزی نوشته شد؟

□ در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، حدود ساعت ۱ و ۲ بعد از ظهر.

● پس از گرفتن عکس از نامه، به اتفاق آقای مصطفوی به منزل دکتر مصدق رفتید؟

□ مرحوم مصطفوی تا دم در آمدند. ایشان چون مسئولیت دولتی داشتند، نمی خواستند مستقیم آورنده‌ی نامه باشند.

● چرا آیت الله کاشانی شما را برای این کار انتخاب کردند؟

□ انجام این گونه کارها همیشه بر عهده‌ی مرحوم مصطفی، فرزند ایشان بود. اما چون در آن تاریخ در تهران نبودند مرا مأمور این کار کردند.

● با وقت قبلی رفتید؟

□ بله، با وقت قبلی. آقای مصطفوی قبلاً وقت گرفته بودند و به مصدق اطلاع داده بودند که از جانب آیت الله کاشانی حامل نامه‌ای برای ایشان هستم. وقتی به ملاقات دکتر مصدق رفتم در اتاقش بود. در باز بود به بالکنی که جلوی آن دیوار بلندی کشیده بودند.

● این همان دیواری است که کریم سنجابی در خاطرات خود بدان اشاره می کند. دیواری که در مقابل عمارت اصل چهار کشیده بودند. سنجابی وقتی علت کشیدن آن دیوار بلند را از مصدق می پرسد، او در پاسخ می گوید: آقا جان از آن جا ما را می زنند. سنجابی در خاطرات خود اضافه می کند که روز کودتا از پشت آن دیوار به منزل مصدق تیراندازی می کردند.

□ من قبلاً با آن که بارها به منزل دکتر مصدق رفته بودم، آن دیوار بلند را برای اولین بار می دیدم.

● چه ساعتی به منزل دکتر مصدق رفتید؟

□ حدود ساعت ۴ بعد از ظهر. ایشان توی رختخواب بودند. شمدی هم روی خود کشیده بودند. وارد که شدم، خیلی با تعجب، اما به مهربانی از من استقبال کردند. قاه قاه خندیدند و گفتند: «چه خوشگل شده‌ای که سرت را از ته تراشیده‌اند» و اضافه کردند: «این بهترین کمکی بود که می توانستم به تو بکنم که در این اوضاع در زندان باشی. آقا اگر بیرون بودی تو را می کشتند». من پاکت را به ایشان دادم.

● پاکت باز بود؟

□ بله قبلاً باز بود و موقع تسلیم بسته بود.

● عکس‌العمل دکتر مصدق چه بود؟

□ کاغذ را با تفکر زیاد خواندند و بعد کسی را صدا زدند و چیزی درگوشش گفتند و او رفت. ایشان کاغذ را همان جا بغل متکای خودشان گذاشتند. چند دقیقه بعد همان شخص برگشت و مطلبی آورد که ایشان امضا کردند و در پاکت گذاشتند و در آن را بستند و به من دادند. این کاغذ، پاسخ به نامه‌ی مرحوم کاشانی بود که من حامل آن بودم. دکتر مصدق آن‌گاه در ادامه‌ی صحبت از شلوغی اوضاع گفتند و از این که دولت بر اوضاع مسلط است و چندبار تکرار کردند: «آقا گول توده‌ای‌ها را نخورید، این حرف‌ها را توده‌ای‌ها پخش می‌کنند.»

● «حرف‌ها» منظور احتمال وقوع کودتا بود؟

□ نمی‌گفتند کودتا. فقط می‌گفتند: «گول توده‌ای‌ها را نخورید، این حرف‌ها را توده‌ای‌ها می‌زنند.» البته منظورشان کودتا بود، اما کلمه‌ی «کودتا» را به کار نمی‌بردند. احساس من این بود که به نام مرحوم کاشانی اشاره می‌کردند، یعنی این که حرف‌های آن نامه بر اساس تبلیغات توده‌ای‌هاست و نباید تحت تأثیر آن قرار گرفت.

● آیا اشاره‌ی دیگری به آن نامه کردند یا پیغامی برای آیت‌الله کاشانی داشتند؟

□ خیر. یک کلمه در این باره نگفتند. مثلاً این که احوال‌پرسی کنند یا این که سلامی به آقا برسانند، هیچ نگفتند. اما به خود من خیلی احترام گذاشتند.

در همین موقع آن فرد که گویا منشی‌شان بود آمد و گفت که هندرسون آمده است و می‌خواهد با ایشان ملاقات کند. دکتر مصدق به سرعت از رختخواب برخاستند و من هم کت‌شان را گرفتم و پوشیدند. بعد زدند پشت من و گفتند: «آقا جان به سلامت» و باز اضافه کردند: «گول توده‌ای‌ها را نخورید.» در حین این که از اتاق بیرون می‌آمدم با هندرسون سفیر آمریکا روبه‌رو شدم.

پس از ترک منزل مصدق، پاسخ ایشان را آوردم پیش مرحوم کاشانی. ایشان نامه را باز کردند و بدون تعجب خواندند. بعد نامه را بردم به همان عکاسی مهتاب و دادم عکس گرفتند.

● عکاسی مهتاب کجا بود؟

□ دم مجلس شورای ملی. از آن جا بازگشتم خدمت آقا. به ایشان گفتم پس از پاسخ مصدق که در واقع جواب رد به پیشنهاد آقا برای همکاری بود، ممکن است بیایند و ایشان را بگیرند. احساسم این بود که پس از ترک منزل مصدق تحت تعقیب هستم. پس، آقا را از خیابان فخرآباد برداشتیم و بردیم به منزل آقای گلبرگی در دزاشیب تا کسی به ایشان دسترسی نداشته باشد.

● آیا با دکتر مصدق راجع به مطلب دیگری هم صحبت کردید؟

□ بله. ایشان راجع به چگونگی امتحانات دانشگاه در سوئیس صحبت کردند. این مطلب را برای سومین بار از ایشان می‌شنیدم. یک مرتبه زیرک‌زاده نیز حضور داشت. یا راجع به این که روزی هنگام اقامت در سوئیس نوکرشان گم شده بود و ایشان مدتی دنبال او گشته بودند. حتی ماجرا را به پلیس نیز اطلاع داده بودند، بدون این که نتیجه‌ای گرفته باشند. تا این که پس از برگشتن به منزل پی می‌برند که او زیر تخت خوابیده است. دکتر مصدق گفتند، از او پرسیدم: «این جا چه می‌کنی؟» که در پاسخ می‌گوید: «قربان، این جا خنک بود، زیر تخت شما خوابیدم و خوابم برد.» دکتر مصدق اضافه کرد که آن شب موفق نشد خود را برای جلسه‌ی امتحانی که روز بعد در پیش داشت آماده کند. با این همه، دست بر قضا در آن امتحان نمره‌ی خوبی می‌گیرد. حال آن که در امتحان دیگری که خود را از مدت‌ها پیش برای شرکت در آن آماده ساخته بود، موفق نشد نمره‌ی خوبی بگیرد. خلاصه‌ی کلام این که چه قدر همه چیز به اتفاق وابسته است.

● آیا جز آن نامه پیام دیگری نیز برای دکتر مصدق داشتید؟

□ ابدأً فقط اضافه کنم که مرحوم کاشانی آن شب از پاسخی که دکتر مصدق به نامه‌ی ایشان دادند خیلی افسرده شدند.

● نخستین نکته درباره‌ی آن نامه این است که چرا آن را بلافاصله منتشر نکردید. دلیل این کار چه بود. چه باعث شد که این همه سال صبر کنید و تازه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به چاپ آن مبادرت کنید؟

□ در زمان زاهدی و قدرت شاه و زاهدی و زندانی بودن مصدق معنی نداشت این کار را بکنم. بعد وقتی معلوم شد که کودتا بر خلاف ادعایی که داشت پوچ و توخالی است، باید در مقابل زاهدی جبهه می‌گرفتیم. پس ترجیح دادیم تا نامه را چاپ نکنیم.

● آیت‌الله کاشانی با زاهدی تماس داشت؟

□ زاهدی روز ۳۰ مرداد یا اول شهریور ۱۳۳۲ اجازه‌ی ملاقات خواست. قرار ملاقات در منزل علوی مقدم، در باغ ییلاقی‌اش بود. اگر اشتباه نکنم در سوهانک. زاهدی با جیب ارتشی، همراه با آجودانش آمد و مرحوم کاشانی، بقایی، مکی، نادعلی و من حضور داشتیم. کاشانی همان‌جا به زاهدی گفت به شرافت سربازی‌ات قول بده ما راکت بسته تحویل انگلیسی‌ها ندهی و به مصدق صدمه نرسانی و او به شرافت سربازی‌اش قول داد که حتی آن تخفیفی را هم که مصدق می‌خواست به انگلیسی‌ها بدهد، ندهد.

● یعنی امید داشتید زاهدی یک راه ملی را انتخاب کند؟

□ نه، این امید را نداشتیم، اما دکتر مصدق ما راکت بسته به زاهدی تحویل داده بود. راهی که مصدق رفته بود به زاهدی ختم شده بود. زاهدی در دوره‌ی شانزدهم قانون‌گذاری به مصدق کمک کرد تا به مجلس راه یابد. وزیر کشور مصدق بود. در گرفتن و اشغال خانه‌ی سدان نیز کمک بزرگی به مصدق کرد. زاهدی حرف‌هایی

زده بود و به شرافت سربازی خود قسم خورده بود آن حرف‌ها را اجرا کند. اما همان روز اول که سرکار آمد و شخصیت‌های مارک‌دار انگلیسی را آورد، همان شب ۲۸ مرداد، مرحوم کاشانی به او تلفن کرد و گفت: «این کثافت‌ها چیست که سرکار آورده‌ای؟» زاهدی در پاسخ گفت: «هنوز این‌ها قطعی نیست و هرکس در این شلوغی خود را کاره‌ای می‌داند.» در واقع به نوعی معذرت خواست.

● پس چه مانعی در میان بود که نامه را منتشر کنید؟

□ هنوز بین ملت و دربار مبارزه‌ی شدیدی جریان داشت. اگر نامه را منتشر می‌کردیم آب به آسیاب مخالفان ملت می‌ریختیم. برای ما در اروپا هم دیگر امکانی نبود تا انسان بتواند اظهار وجود کند. تبلیغات زیادی علیه ما بود و سم‌پاشی کرده بودند. پس این حرف‌ها به جایی نمی‌رسید. کما این که امروز هم می‌گویند نامه جعلی است و جرایم مصدقی پاسخ‌های مرا به شهادت خودتان چاپ نمی‌کنند.

● در صحبت دیگری گفتید که موضوع آن نامه را با محمد نخشب در میان گذاشته بودید و او به شما توصیه کرده بود از چاپ آن خودداری کنید.

□ بله، نخشب همان شب ۲۸ یا ۲۹ مرداد به من گفته بود بعید نیست مصدق در سفارت امریکا پنهان شده باشد. به او گفتم چنین نامه‌ای وجود دارد. نخشب گفت مبادا چاپ کنید، باعث یأس مبارزین می‌شود.

● آیا باز هم با نخشب درباره‌ی آن نامه صحبت کردید؟

□ چنان که گفتم یک‌بار بلافاصله پس از کودتا و یک‌بار هم سال‌ها بعد در اروپا. فکر می‌کنم سال ۱۹۵۸ بود. با او باز درباره‌ی چاپ آن نامه مشورت کردم و نظرش را پرسیدم. او باز توصیه کرد تا از چاپ آن خودداری کنم.

بعد از انقلاب هم هنوز نمی‌خواستم چاپ کنم. تا این که ماجرای میتینگ احمدآباد در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ پیش آمد. در آن جا، هم مرحوم طالقانی و هم مهدی بازرگان و هم مسعود رجوی قلب حقیقت کردند و از مرحوم کاشانی، از کسی که برای نهضت زحمت کشیده بود، نامی نبردند. دیگر باید نامه را چاپ می‌کردیم، گفتیم اگر در زمان روحانیون نشود آن نامه را چاپ کرد، پس کی می‌شود؟

● آیا پیرامون چاپ یا عدم چاپ آن نامه با کسان دیگری هم مشورت کردید. مثلاً با مظفر بقایی یا حسین مکی؟

□ نه، با کسی مشورت نکردیم. انتشار آن نامه به خاطر دفاع از کسی نبود. فقط می‌خواستیم قلب حقیقت نشود.

● به جز نزدیکان آیت‌الله کاشانی که به لحاظ پیوندهای خانوادگی با ایشان رابطه داشتند، کسان دیگری هم هنگام نوشتن آن نامه در جمع شما بودند؟ منظورم کسانی است که به لحاظ سیاسی جزو نزدیکان آیت‌الله

کاشانی به شمار می آمدند. مثلاً کسانی چون آقایان مظفر بقایی و حسین مکی؟
□ اصلاً کس دیگری نبود و کسی از آن نامه خبر نداشت. حتی شمس قنات آبادی هم که خود را به مرحوم آقا خیلی نزدیک می دانست از این کاغذ خبر نداشت.

● مورخان دلایل متفاوتی پیرامون جعلی بودن این نامه ارائه می دهند. یکی این که چرا به خط شناس معتبری رجوع نمی کنید تا اصالت آن را ثابت کنید؟ یا چرا ناصر قشقایی که بنا بر مندرجات نامه از جانب آیت الله کاشانی قرار بود میانجی شود و از جانب آیت الله کاشانی با مصدق صحبت کند نظرش را در این زمینه نگفته است؟ چرا نامه تاریخ و شماره ی ثبت ندارد؟ چرا پاسخ دکتر مصدق ماشین شده و به خط خود او نیست؟ چرا فقط نوشته شده ۲۷ مرداد و تاریخ سال ندارد؟ اگر مایل هستید به این موارد پاسخ دهید.
□ حتماً.

● چرا دکتر مصدق در خاطرات و تألماتش به این نامه اشاره ای نمی کند؟
□ دکتر مصدق نمی خواست به این نامه اشاره کند، چون نفعی برایش نداشت. او در خاطرات خود به خیلی چیزهای دیگر نیز اشاره نکرده و یا در مواردی نیز ضد و نقیض اشاره کرده است.

● چرا وقتی نامه منتشر شد قشقایی درباره ی آن چیزی نگفت؟
□ ولی تکذیب هم نکرد و بعد از انتشار آن نامه، ۵ سال زنده بود و هیچ کس از او نپرسید. می پرسید چرا ناصر قشقایی در خاطراتش اسمی از نامه ی کاشانی نیاورده است؟ اولاً خاطراتش ویرایش شده و معلوم نیست، ممکن است حذف کرده باشند. در ثانی ۵ سال بعد از انتشار همه جانبه ی این نامه، ناصر مرد و خسرو قشقایی نیز یکی دو سال بعد تیرباران شد. چرا تکذیب نامه ای از آن ها جایی نیامده و آقایان محققین که با ایشان مکالمه ی تلفنی داشته اند سوآلی نکرده اند که امروز بعد از مرگ شان ادعا می کنند. قشقایی وقتی پس از وقوع کودتا به ملاقات آقا آمد و از لجبازی دکتر مصدق صحبت کرد، در همان ملاقات، مرحوم کاشانی به او گفت به مصدق نامه ای نوشته است و جریان را با او در میان گذاشت.

● بدین ترتیب پیش از نوشتن نامه با قشقایی تماسی گرفته نشده بود تا میان آیت الله کاشانی و دکتر مصدق میانجی شود؟

□ خیر، برای نوشتن نامه تماس نگرفته بودیم. اما این آرزوی قشقایی بود که بین کاشانی و مصدق صلح برقرار شود. بر همین پایه بود که آقا گفتند به قشقایی می گویم برو و از جانب ما با مصدق صحبت کند. شاید هم اگر می گفت قشقایی نمی پذیرفت. می دانید که بعد هم ناصر قشقایی رفت پیش زاهدی و کرنش کرد. ولی قبل از انقلاب تا زمانی که کاشانی زنده بود از شیراز با او در تماس بود.

● چرا این نامه پس از کودتا در اسناد منزل مصدق پیدا نشد؟

□ مصدق نامه را تا وقتی من آن جا بودم به رییس دفترش نداد. شاید دور انداخته بود. نامه رسواکننده بود. شاید پیدا شود. شاید هم به دست دولت افتاده باشد، اما صدایش را در نمی آورند.

● می گویند این امکان وجود دارد که آن نامه از جانب آیت الله کاشانی نوشته شده، اما هرگز فرستاده نشده باشد.

□ دلیل فرستاده شدن آن نامه، زنده بودن و شهادت من است و عکس هایی که آن زمان از نامه گرفته شده است.

● در مورد این که نامه شماره، عنوان و تاریخ ثبت ندارد چه می گویند؟

□ خیلی از کاغذهای دکتر مصدق که شخصی است و نمی خواستند جایی چاپ شود، تاریخ و شماره ی ثبت ندارد و فقط انگن نخست وزیری دارد.

● می گویند چرا تاکنون برای روشن کردن این مسئله به یک منبع معتبر خط شناس رجوع نکرده اید؟
□ من نباید این کار را بکنم. آن هایی که اعتراضی دارند باید اقدام کنند. یک خط شناس یا مأمور متخصص اداره ی آگاهی می تواند تشخیص بدهد. محققان باید این کار را بکنند. هر چند که آقای حسین مکی این کار را کرده است. او نامه را به خط شناس و اداره ی آگاهی داده که در جلد آخر «کتاب سیاه» ایشان چاپ خواهد شد. البته او به میل و اختیار خود این کار را کرده است، نه این که از طرف ما چنین درخواستی شده باشد.

● اصل نامه پیش شما نیست.

□ چنان که گفتیم اصل نامه را به دکتر مصدق دادم. اما قبلاً در عکاسی مهتاب از آن عکس گرفتیم. عکس آن زمان موجود است.

● به نظر شما چرا عده ای وجود چنین نامه ای را نفی می کنند و آن را جعلی می خوانند. به هر حال این تأخیر طولانی در انتشار آن پرسش برانگیز است. آیا فکر نمی کنید عدم انتشار آن تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نادرست بوده است؟

□ من نمی دانم ناراحتی کسانی که این حرف ها را می زنند از چیست؟ این یک اصل مسلم است که مصدق در تمام روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مردم را از وقوع کودتا بی خبر گذاشت. کافی بود یک کلمه در رادیو به مردم بگوید که دارد کودتا می شود. هندرسون، سفیر آمریکا هم به مصدق گفته بود که زاهدی می آید، شما جلوی توده ای ها را بگیرید و این ثبت شده است.

● کجا؟

□ در مصاحبه ی هندرسون در پاریس.

● چرا شما وقوع کودتا را اعلام نکردید؟

□ ما را که دیگر خفه کرده بودند. خانه‌مان را سنگ‌باران کرده بودند. عالماًکسانی را که می‌توانستند قد علم کنند به دست مصدق خرد و خمیر کردند. دکتر بقایی در زندان بود. مکی و حایری‌زاده مصونیت پارلمانی نداشتند و کسی دستورشان را چاپ نمی‌کرد.

● ببینید، نامه‌ی مورد بحث ما تا آن‌جا که به دلیل کودتا مربوط می‌شود، پیام کم و بیش روشنی دارد. به باور آیت‌الله کاشانی، مصدق با سکوت تأییدآمیز در برابر کودتایی که در پیش است، می‌خواهند نفتی را که مردم با مبارزه‌ی خود از چنگ انگلستان در آورده‌اند در اختیار امریکا قرار دهند. کاشانی برای جلوگیری از این اقدام، علی‌رغم همه‌ی کدورت‌ها، به مصدق هشدار داده و دست دوستی دراز می‌کند. طبق ادعای شما، مصدق اعتنایی نمی‌کند و این امر، باز به ادعای شما باعث رنجش خاطر حضرت آیت‌الله می‌شود. این نامه در این زمینه، اما فقط در این زمینه، به سود آیت‌الله کاشانی است. دکتر مصدق تا آن‌جا که به اسناد و مدارک تاریخی و شهادت دست‌اندرکاران مربوط می‌شود، برای مقابله با کودتا اقدامی نمی‌کند. پیرامون عدم مقاومت مصدق در برابر کودتا نظرات گوناگونی ابراز شده است. نظراتی که از ضعف و خستگی تا اعتقاد ساده‌انگارانه نسبت به امریکا و انتظار ایفای نقش مثبتی از جانب آن در برابر انگلستان و دربار را در بر می‌گیرد. محاسباتی که از جنبه‌ی دیگری موضوع خطر کمونیسم و قدرت گرفتن حزب توده در فاصله‌ی کوتاهی پس از شکست کودتا و احتمال سقوط نظام سلطنت در ایران می‌توانست انگیزه‌ی آن به شمار آید. وضعیتی شبیه به آن‌چه در چین و لهستان پیش آمد. وضعیتی که پس از سقوط حکومت‌های ارتجاعی، کمونیست‌ها در فاصله‌ی کوتاهی با کنار زدن نیروهای میانی به قدرت رسیدند. در چنین وضعیتی ملیون تنها نقش محلل را بازی کردند. همه‌ی این‌ها مطالب قابل بحثی هستند و اختلاف نظر پیرامون دلایل عدم مقاومت مصدق در برابر کودتا مطلب تازه‌ای نیست. آن‌چه ناروشن است این است که اگر بنا بر ادعای شما، مصدق می‌خواست با عدم مقاومت خود در برابر کودتا، نفت را در اختیار امریکا قرار دهد و هشدار کاشانی به مصدق در آن نامه نیز بیان صریح این مطلب است، این پرسش همچنان به قوت خود باقی است که چرا حضرت آیت‌الله با علم به این مطلب مردم را در جریان نگذاشتند؟

□ دیگر حضرت آیت‌الله نبودند. بلکه مصدق همان‌طور که در نامه‌ی آیت‌الله کاشانی آمده است ایشان را «لکه‌ی حیض» کردند. اگر کاشانی می‌توانست به تنهایی اقدام کند به مصدق کاغذ نمی‌نوشت.

ببینید. ما با انتشار نامه قصد بد کردن کسی را نداشتیم. این یک مطلب تاریخی است که می‌خواستم مردم با انتشار این نامه بدانند که چنین چیزهایی هم بوده است. طرفداران مصدق مخالف این نامه هستند چون نشان می‌دهد که او پس از سی تیر ۱۳۳۱ خیلی تنها تصمیم می‌گرفت. جبهه ملی، وزرا، آرای مردم، هیچ‌کدام در تصمیم‌گیری‌های او دخیل نبود. دکتر مصدق متأسفانه به امریکا زیاد تکیه کرده بود. او در امریکا ۴۰ روز وقتش را صرف کرد تا از آن‌ها کمک بگیرد. روز ۹ اسفند ۱۳۳۱، وقتی شاه می‌خواست از ایران برود، مرحوم کاشانی که رییس مجلس بود از این مطلب خبر نداشت. حال آن‌که هندرسون، سفیر امریکا مورد

مشورت مصدق بود. ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ به چشم خود دیدم هندرسون به ملاقات مصدق آمد. حال آن که در چنین زمانی می‌بایست مردم مورد مشورت قرار می‌گرفتند و با رجال مملکت صحبت می‌شد، اما چنین نبود.

● شاید آن ملاقات به درخواست هندرسون بود یا مصدق می‌خواست ببیند غرب چه سیاستی در پیش دارد؟

□ چرا فقط با امریکایی‌ها. چرا معاون وزارت خارجه‌ی مصدق می‌گوید فاطمی که وزیر خارجه است، حق ندارد برود توی اتاق. مصدق به او می‌گوید اگر کار واجبی نداری باشد برای فردا، چون من با هندرسون تنها هستم. حال آن که به عنوان مثال وقتی سفیر انگلیس می‌رود پیش امیرکبیر، امیرکبیر می‌گوید من وزیر خارجه دارم، اول بروید پیش او.

ببینید مصدق همه چیز را به تنهایی در دست خود گرفته بود و این مطلب ما را مشکوک کرده بود که نکند امریکایی‌ها پشت ملی کردن صنعت نفت بوده‌اند تا از دست انگلیسی‌ها بگیرند و خود میراث‌خوار استعمار شوند. دلیل مخالفتِ مدافعان مصدق، بود و نبود این نامه نیست. آن‌ها با کیانوری هم که ادعا می‌کند خبر کودتا را تلفنی به مصدق داده است مخالفت می‌کنند و می‌گویند تلفن قطع بوده و روز کودتا امکان مکالمه‌ی تلفنی با مصدق وجود نداشته است. ناراحتی طرفداران مصدق در این است که چرا او هیچ عکس-العملی در برابر کودتا نشان نداد. مردم را به تیررس کودتاچیان برد و یکباره رها کرد. آن‌ها جوابی برای این حرف ندارند.

● آقای عبدالله برهان در کتابش به نام «بی‌راهه» ادعا کرده است که شماروز کودتا در زندان بوده‌اید و نمی‌توانستید حامل نامه‌ی آیت‌الله کاشانی برای مصدق باشید.

□ هرکس می‌تواند با مراجعه به شهربانی بپرسد و تحقیق کند که حسن سالمی چه روز و چه ساعتی از زندان آزاد شد و به او خواهند گفت که من روز ۲۷ مرداد در زندان نبودم و قبلاً با ضمانت ۷۵ هزار تومان آزاد شده بودم، ولی اجازه‌ی خروج از تهران را نداشتم.

● پاسخ دکتر مصدق به نامه‌ی آیت‌الله کاشانی را چه کردید؟

□ اصل نامه پیش مرحوم مصطفی، فرزند آیت‌الله کاشانی بود که اکنون هم موجود است.

● عبدالله برهان در کتاب بی‌راهه نوشته است که آن نامه را آقای سیدمحمد کاشانی، فرزند ارشد آیت‌الله کاشانی که خطش شبیه به خط آیت‌الله کاشانی بوده است نوشته، نظرتان در این مورد چیست؟

□ آیت‌الله سیدمحمد کاشانی هنگام انقلاب اسلامی ۸۰ سال سن داشت و شخص هشتاد ساله نمی‌تواند خطی به آن صلابت بنویسد. این مطالب را نشریه نیمروز، چاپ لندن با اقتباس از کتاب بی‌راهه‌ی آقای برهان پیش کشیده است. سه بار به سردبیر آن نشریه در رد این ادعا مطلبی نوشتم و هیچ‌کدام را چاپ نکردند، چرا؟

● شما در گفتگوی دیگری گفتید که درباره‌ی آن نامه با احسان طبری هم صحبت کرده بودید.

□ با طبری خیلی پیش از انقلاب تماس گرفتم و جریان نامه را به او گفتم. هنگامی که راجع به تاریخ معاصر ایران تحقیق می‌کرد و می‌خواست کتابی در این زمینه بنویسد. به او نوشتم وقتی به موضوع نفت رسیدی چنین نامه‌ای را می‌توانم در اختیارت بگذارم. او شماره‌ی تلفنی در اختیار من گذاشت و از من خواست تا در تاریخ و ساعت معینی با او تماس بگیرم و خود را به عنوان «آقای مدارک» معرفی کنم. در آن تاریخ و ساعت معین تلفن کردم و خود را طبق قرار معرفی نمودم. طبری گفت برای مدتی جهت استراحت به آسایشگاهی خواهد رفت و قرار شد پس از بازگشت او از آسایشگاه به آلمان شرقی سفر کنم. در این فاصله با شهردار شهر محل اقامتم (شهر سارلویی در ایالت سار در آلمان) تماس گرفتم و ماجرای برنامه‌ی سفر به آلمان شرقی را با او در میان گذاشتم. شهردار مرا از این سفر منصرف کرد. او اشاره کرد که سازمان اطلاعاتی آلمان غربی مسافرت افراد از آلمان غربی به آلمان شرقی را تحت نظر دارد و این اقدام مناسب نیست. بدین ترتیب سفر انجام نشد، چندسال قبل از انقلاب، طبری به مسئله‌ی این نامه اشاره کرد و از وجود آن نامه اظهار اطلاع نمود.

● نامه را برای طبری فرستادید؟

□ نفرستادم. چون خود او از من خواسته بود که نفرستم و با خود به آلمان شرقی ببرم.

● در صحبت قبلی گفتید که این نامه در پاسخ به کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» چاپ شده بود.

□ بله. در سال‌های قبل از انقلاب، اوایل ۱۹۶۰ چاپ شد. در پاسخ به آن کتاب.

● چاپ آن نامه به پاسخ آن کتاب چه ارتباطی داشت؟

□ در ارتباط با این که ایراد گرفته بودند که کاشانی به پاپوس استعمار رفته است. نامه در جزوه‌ای به عنوان پاسخ به «جاما» چاپ شد.

● گفتید پیش از انقلاب، انتشار نامه را درست نمی‌دانستید و پس از پیروزی انقلاب به این فکر رسیدید که زمان انتشار آن رسیده است. این ادعا با انتشار نامه در پاسخ به «جاما» و کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» تضاد دارد.

□ قبلاً فقط به عنوان پاسخ به «جاما» نوشته شد. فقط یک نامه‌ی مفصل به «جاما». بعد از انقلاب هم روزنامه‌ای آن را چاپ کرد و ما کتبی اعتراض کردیم که چرا هنگامی که مردم یکپارچه هستند چنین کاری کرده‌اند. چون مایل نیستیم در صف ملت اختلاف باشد.

● پس اگر آن روزنامه چاپ نمی‌کرد، ترجیح می‌دادید باز چاپ نشود؟

□ نه. بعد از حرف‌های آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان در احمدآباد، هنگامی که قلب حقیقت کردند فکر کردیم دیگر لازم است چاپ شود.

● مگر چه گفته بودند؟

□ مثلاً آقای طالقانی گفتند در ملاقاتی با آیت‌الله کاشانی به ایشان گفته‌اند «آقا خربزه زیر پایتان انداخته‌اند».

● منظور این که با مصدق مخالفت نکنید.

□ بله. یعنی این که کاشانی از نهضت ملی بریده است. من به طالقانی نوشتم آن روزی که شما آمده بودید منزل مرحوم کاشانی، من، کاشانی و شما و خدای شما حاضر بود. مرحوم کاشانی به شما گفت «بیچاره مردمی که سید محمود واعظش آیت‌الله شود. چرا به این بدبختی گردن می‌گذارید و اجازه می‌دهید به کسانی فحش داده شود که این نهضت را پایه‌گذاری کرده‌اند.» به آیت‌الله طالقانی نوشتم: «در همان دیدار قول دادید این مطالب را به اطلاع دکتر مصدق برسانید».

● با این همه یک پرسش همچنان بدون پاسخ می‌ماند. به خصوص هنگامی که آیت‌الله کاشانی هیچ اقدامی برای دفاع از مصدق در آن روزهای بحرانی نمی‌کند. آیت‌الله کاشانی در سی تیر ۱۳۳۱، بدون گفتگو و مذاکره‌ی قبلی با مصدق، به دفاع از او پرداخت و اعلام کرد اگر شاه مصدق را سرکار برنگرداند دهانه‌ی تیر انقلاب را متوجه دربار خواهد کرد.

□ برخلاف سی‌ام تیر، در ۲۸ مرداد، مصدق با تمام امکانات و قدرت سرکار بود. کسی که خودش نمی‌خواست بماند، ما چه می‌توانستیم بکنیم. دکتر مصدق سی تیر، دکتر مصدق ۲۸ مرداد نبود. در ۲۸ مرداد دیگر فرمانروم کرده و مجلس را بسته بود. اختیارات تام داشت. فرماندهی کل قوا بود. او مسبین سی تیر را نه تنها سزا نداد، بلکه به مقام رساند. مصدق تا ۲۸ مرداد هنوز سرکار بود. درحالی که سی تیر از کار افتاده بود و اعمال خلاف قانون از او سر نزده بود.

● آیت‌الله کاشانی در سی تیر، بدون آن که نظر مصدق را مبنی بر تمایل یا عدم تمایل در حفظ مقام نخست‌وزیری بداند از او دفاع کرد. حال آن که در ۲۸ مرداد چنین نکرد. آیا فکر نمی‌کنید بخشی از محبوبیت کاشانی به خاطر آن بود که از مصدق دفاع می‌کرد و هنگامی که از این رفتار سر باز زد، حمایت وسیع خود را در میان مردم از دست داد؟

□ جبهه‌ی ملی و حزب توده او را پول سیاه کرده بودند و انتقادات به جا را بابت تربیتی پاسخ می‌دادند. همگی از ترس تقیه می‌کردند و شخصیت اخلاقی در جلوگیری از خطاهای مصدق رانداشتند. از طرف دیگر آیت‌الله کاشانی با تبلیغات سوءِ دکتر مصدق از میدان به در برده شد. ببینید. زمان حکومت موقت بازرگان یک میلیون جمعیت به مزار مصدق رفتند. آیا یک سال بعد محبوبیت مصدق از بین رفته بود؟

● به نظر شما آیت‌الله کاشانی اشتباهی هم داشت؟

□ مسلماً هر انسانی جایز الخطا است. کاشانی اگر به قربان می‌گفت می‌توانست مثل دیگران محبوب بماند. اما

چنین نکرد و در راه مردم و صلاح مردم به راهی رفت که اشتباه نبود. هر چند از سوی جرایدی مانند به سوی آینده، رزم، مردم، شورش، چلنگر، توفیق و جبهه‌ی حزب ایران دچار ناسزا شد.

● به نظر شما آیت‌الله کاشانی در چه مواردی دچار اشتباه شد؟

□ او در مخالفت‌هایی که با مصدق کرد دچار اشتباه نشد. چون می‌خواست مصدق را از آن راه ناصواب بازگرداند. انسان وقتی بداند انتحار سیاسی می‌کند و باز حرفش را بزند کار بزرگی کرده است. این سخت است، اما اشتباه نیست.

● شما معتقدید عدم حمایت کاشانی از مصدق در آن روزهای حساس انتحار سیاسی بود. با این همه این اقدام را درست می‌دانید؟

□ عدم حمایت بیان درستی نیست. باید گفت انتقاد از اعمال ناروا. انتقاد آینه‌ی تمام‌نمای یک شخصیت صدیق است. در دموکراسی اگر اجازه‌ی انتقاد نباشد آزادی مفهومی ندارد. کاشانی نمی‌توانست از قانون امنیت اجتماعی، از آن فراندوم، از بستن مجلس حمایت کند. که دیدید این کارهای خلاف سبب رفتن مصدق شد.

● یان ریشارد نویسنده‌ی کتاب «کاشانی، راهگشای انقلاب اسلامی» نوشته است که آیت‌الله کاشانی هوادار سقوط دولت مصدق بود. هر چند که مایل بود جانشین مصدق شخص دیگری جز زاهدی باشد. یعنی کمی آبرومندانه‌تر. شما با این مطب هم نظر هستید؟

□ حتماً. آیت‌الله کاشانی می‌خواست یکی از خود جبهه‌ی ملی به این مقام انتخاب شود که کارهای خطا نکند. چیزی که دکتر مصدق نمی‌خواست. در خاطرات تهرانی، رییس شورای سلطنت آمده است که وقتی او به مصدق می‌گوید الهیار صالح برای جانشینی مصدق مناسب است، مصدق پرخاش می‌کند.

● دلایل مخالفت برخی از مورخان با صحت آن نامه را از جنبه‌ی دیگری بررسی کنیم. به نظر من این مخالفت تا حدودی نیز ناشی از این است که تصور می‌کنند نامه‌ی مورد بحث به سود آیت‌الله کاشانی است. چنان که شما نیز تکیه بر آن را دلیلی بر حقانیت آیت‌الله کاشانی و رفتارش می‌دانید. به‌ویژه در این زمینه که مسئله‌ی کودتا را به مصدق خبر داده است. من معتقدم که علی‌رغم این باور، آن نامه اصولاً به سود آیت‌الله کاشانی یا در توجیه رفتار او در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیست. این مطلب را در کتاب «تاریخ کنفدراسیون» نیز توضیح داده‌ام. نخست آن که مسئله‌ی کودتا راز پنهانی نبود که آیت‌الله کاشانی بخواهد مصدق را از وقوع آن با خبر کند تا این نشانه‌ی وفاداری به شمار آید، بر فرض که چنین باشد، این تنها نکته‌ای است که در آن نامه به سود آیت‌الله کاشانی است.

مصدق، چنان که گفتید، به‌ویژه پس از قیام سی تیر بیش از پیش از آیت‌الله کاشانی فاصله می‌گرفت و حتی از او می‌خواست تا برای مدتی از دخالت در امور خودداری کند. بدین ترتیب برای کاشانی، دوام دولت مصدق چیزی جز پیروزی امریکا یا حزب توده نبود. این ادعا شاید در لحظه‌ی اول عجیب و متضاد

به نظر آید. اما برای روحانیت، استعمار و کمونیسم یا امریکا و شوروی، جلوه‌هایی واژه‌گونه از واقعیتی یکسان بودند که علی‌رغم همه‌ی تفاوت‌ها در ستیز با سنت هم‌آواز بودند و سنت، اساس و هستی روحانیت شمرده می‌شد. پس طبیعی بود که آیت‌الله کاشانی با مصدق به مخالفت برخیزد. بیهوده نیست که کاشانی در آن نامه از قیام سی تیر به عنوان واقعه‌ای «کذایی» نام می‌برد. این بیان در تصویر آن قیام، در واقع انتقامی بود که کاشانی در پشتیبانی خود از مصدق می‌کشید. درست به همین دلیل بود که دیگر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ضرورتی نمی‌دید تا از مصدق دفاع کند. مصدقی که خواه‌ناخواه یا راه امریکا را هموار می‌کرد و یا توسط حزب توده کنار زده می‌شد. ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای کاشانی بهترین فرصت بود تا با فراخواندن مردم به مقاومت در برابر کودتا نشان دهد چه کسی قهرمان واقعی مبارزه با استعمار است. اما مقاومتی که به باور او سرانجام راه امریکا یا نفوذ کمونیسم را هموار می‌کرد چه سودی داشت؟ درست به همین جهت بود که دیگر ضرورتی نمی‌دید تا چون سی تیر ۱۳۳۱ «دهانه‌ی تیر انقلاب را متوجه دربار» سازد.

در این میان تنها یک نکته باقی می‌ماند و آن این که پس نوشتن آن نامه چه ضرورتی داشت؟ کاشانی به‌خوبی آگاه بود که اگر کودتا پیروز شود مصدق قهرمانانه خواهد رفت و می‌دانست که پشت کردن به مصدق در وجدان تاریخی جامعه گناهی نابخشودنی محسوب خواهد شد. پس بیهوده نبود که در پایان نامه‌ی خود نوشت: «خدا به همه‌ی ما رحم کند». کاشانی در آن نامه در پی یافتن «عذر موجهی» برای خود بود تا عدم حمایتش از مصدق را توجیه کند و نه چیز دیگری. اعلام خطر به مصدق درباره‌ی خطر وقوع کودتا تنها ظاهر امر بود. دلیل روشن این ادعا در این است که بر خلاف سی تیر، در ۲۸ مرداد کم‌ترین کوششی برای جلب مردم به پشتیبانی از مصدق نکرد. بر این اساس، معتقدم اصولاً دلیلی وجود ندارد تا ادعا کنیم آن نامه جعلی است. نامه، در همه‌ی موارد آن با نحوه‌ی تفکر و محاسبات سیاسی آیت‌الله کاشانی و به‌خصوص رفتارش در برابر مصدق و در برابر کودتا تطابق دارد. نامه، نه سند دفاع از مصدق، که آینه‌ی تمام‌نمای عدم پشتیبانی از اوست و بر این اساس از نظام منطقی روشنی نیز برخوردار است. بنابراین تا آن جا که به محتوای آن مربوط می‌شود، دلیلی نیست تا ادعا شود نامه جعلی است مگر برخی مسایل مربوط به سندشناسی که البته به‌نوبه‌ی خود از اهمیت برخوردارند. شاید اگر مورخانی که نامه را جعلی می‌خوانند، موضوع را از این جنبه بررسی می‌کردند و محتوای واقعی نامه و پیام اصلی آن را در نظر می‌گرفتند، آن قدرها روی جعلی بودن آن اصرار نمی‌کردند. نمی‌دانم نظر شما در این باره چیست؟

□ اگر عقیده‌ی شما این است، پس این همه پرده‌درانی و توهین و اصرار در جعلی بودن این نامه از طرف مصدقی‌ها چیست؟

● اشاره کردم، این ادعا مبنی بر جعلی بودن نامه، بر اساس این تصور نادرست سامان گرفته است که فکر می‌کنند با پذیرفتن آن نامه و قبول این که جعلی نیست، امتیاز بزرگی برای آیت‌الله کاشانی قائل شده‌اند، امتیازی که به‌صرف اعلام خبر وقوع کودتا و هشدار به مصدق در این زمینه، کاشانی را از هر خطایی مبرا

می‌سازد، حال آن‌که به هیچ وجه چنین نیست.

□ نظر من این است که اگر هیچ‌کس قبول نکند و همه چیز جعلی باشد، برای شخص خود من که در عصر ۲۷ مرداد به مصدق وقوع یک به اصطلاح کودتا را از جانب زاهدی خبر دادم مسلم است که دکتر مصدق به همه چیز آگاه بود و فقط به خاطر حفظ وجهه‌اش همه را قال گذاشت و خود در وقوع کودتا سهیم بود. من هم، مانند حلاج فقط حقیقت را می‌دانم و حق هم تلخ است.

این گفت‌وگو در دی ۱۳۷۳ (دسامبر ۱۹۹۴) در منزل آقای حسن سالمی (نوهی بزرگ آیت‌الله کاشانی) در شهر سارلویی آلمان (ایالت سار) انجام گرفت. متن گفتگو که روی نوار ضبط شده است با حکک و اصلاحاتی به نظر ایشان رسید. آقای سالمی پس از مطالعه و بررسی، چند تغییر جزئی دیگر را نیز در آن منظور کردند.*

* این گفت‌وگو نخستین بار در نشریه‌ی پیام امروز، شماره‌ی هفتم، شهریور ۱۳۷۴ به چاپ رسید.

حضرت نخست وزیر معظم جناب آقای دکتر محمد مصدق دام اقباله

عرض می‌شود گرچه امکانی برای عرایضم نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات شما خودتان بهتر از هرکس می‌دانید که هم و غمم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذایی یکبار دیگر ملت را، تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگ‌باران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. «زاهدی» را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم با لطایف‌الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده در صدد باصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و بظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان‌طوری که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به «هندرسن» هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن - نفت - از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به دست جنابعالی بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد این ثروت ما را به چنگ آورد و اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی در تاریخ ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد اگر برآستی در این نکته اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما سیدمصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم خدا به همه ما رحم فرماید:

ایام بکام باد، سید ابوالقاسم کاشانی

مارک نخست‌وزیری ۲۷ مرداد ۳۲

مرقومه حضرت آقا وسیله حسن آقا سالمی زیارت شد.

والسلام دکتر محمد مصدق